

تحلیل انتقادی مبانی وجودی معرفتی نظریه ارتباطی جان لاک با رویکردی صدرایی

سید محمدعلی غمامی*

چکیده

«شکست در ارتباط»، خودمحموری و تخاصم از خصلت‌های ارتباط در زندگی روزمره سیاسی و اجتماعی مدرن به شمار می‌آید. جنگ و تهدید، گزینه اول انسان مدرن در مواجهه با دیگران است. جان لاک - فیلسوف انگلیسی - انگاره تجربه‌گرایانه ارتباطات را تئوریزه کرد و بر این اساس، شکست ارتباطات را کشف کرد. جان لاک در جستاری در باب فاهمه بشری با تغییر معنای ارتباط، آن را به امری فردی و شخصی تبدیل نمود. پرسش این تحقیق آن است که جان لاک چگونه مبادی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و روش‌شناختی ارتباطات را نظریه‌پردازی کرد که به شکست در ارتباط منجر می‌شود؟ در این مقاله پس از آنکه تعریف جان لاک از ارتباط (چیستی ارتباط) را تبیین کردیم و نشان دادیم برداشت انتقالی جان لاک از ارتباطات به یک برداشت مسلط تبدیل شده است، مبادی معرفتی نظریه ارتباطی و زبانی جان لاک را با کمک روش‌شناسی بنیادین آشکار نمودیم. پس از آنکه اجمالی از نظریه حکمی ارتباطات طرح شد، به نقد نظریه ارتباطی جان لاک از منظر حکمت متعالیه پرداختیم. صدرالمتهلین همواره این برداشت که در آن انسان موجودی منفعل و نانوشته (نفس ایستا) تلقی می‌شود را به سبب نفی خصلت «انشائی» و «خلاقانه» نفس، نقد می‌کند. انسان نقشی کاملاً فعال در ارتباط دارد. انسان و مدرکاتش در یک سیر درون‌فردی متحول می‌شود که این سیر درونی به

سمت دیگری و خلق جهت گیری دارد. خود در سیر ارتباطی اش نه جدا از دیگری است (مباین نیست) و نه آمیخته با دیگری است (ممزوج نیست).

کلیدواژه‌ها

ارتباطات، مبانی وجودی معرفتی، حکمت متعالیه، جان لاک، اتحاد عاقل و معقول.

مقدمه

تمدن مدرن در حالی بر طبل جنگ می کوبد که سده اخیر با ظهور ابزارهای جدید انتقال پیام، عصر «ارتباطات» نام گرفته است و همگام با آن شبکه‌های مجازی، خطوط انتقال اطلاعات، ماهواره‌ها، ابزارهای فوق پیشرفته پردازش داده‌ها، سریع‌ترین هواپیماها، قطارها و ماشین‌ها هر نقطه‌ای را به دیگر نقاط جهان مرتبط کرده است. صدها کاربر اینترنتی از موتورهای جستجو، شبکه‌های اجتماعی، پایگاه‌های علمی، دایرةالمعارف‌های آنلاین و وبلاگ‌های شخصی استفاده می کنند؛ پردازش گرهایی پا به عرصه ارتباطات گذاشته‌اند که قادرند صدها میلیون عملیات را در یک ثانیه انجام دهند، و جت‌هایی که می‌توانند با سرعتی چندین برابر صوت حرکت کنند. با وجود تمام این پیشرفت‌های حیرت‌انگیز، بیشتر مردمان جهان به محض آنکه از فرهنگ خود خارج می‌شوند، حتی قادر نیستند با همدیگر صحبت کنند و دیدگاه‌هایشان را برای همدیگر تشریح کنند؛ چه رسد به آنکه همدیگر را درک کنند و به یک تفاهم برسند. ایرانیان قادر نیستند به سادگی با تمدن هندی ارتباط برقرار کنند و اصولاً فهم مشترکی میان مردمان این دو تمدن بزرگ شکل نگرفته است. همچنین ساکنان روسیه، چین، آمریکای لاتین و آفریقا، ارتباط قابل ذکری با همدیگر ندارند. در دهکده جهانی، ارتباط معنا ندارد بلکه نظمی آمرانه و خشونت‌بار آن را هدایت می‌کند. جنگ علیه ویتنام، عراق، سوریه، یمن، بوسنی، افغانستان، اوکراین، ایران و فلسطین در سده اخیر با حضور مستقیم غرب یا کمک‌های سخاوتمندانه آنها برپا شده‌اند که جهان و به خصوص غرب آسیا را با بحران‌های بزرگ و متعدد انسانی روبرو کرده است. همزمان با پیشرفت‌ها در وسایل ارتباطی، بر تعداد جنگ‌ها و به تبع آن آوارگان و گرسنگان افزوده شده است. هنوز انگلستان، فرانسه و اسپانیا در جهان، مستعمره دارند و برای حفظ آن

لشگرکشی می‌کنند. بخش‌های مهمی از جهان زیر تحریم‌های آمریکا و ناتو قرار دارند. اولین گزینه غرب برای حفظ منافع خود، تحریم و تهدید و تبانی علیه ملت‌هاست. ناتو و آمریکا در تمام جهان پایگاه نظامی دارند. این نظامی‌گری و خشونت در عمل بیانگر شکست پروژه ارتباطی مدرن را عیان می‌سازد.

شکست ارتباط، تنها به عمل محدود نمی‌شود؛ زیرا اندیشمندان اروپایی و آمریکایی در نظریه نیز ارتباط را شکست‌خورده اعلام می‌کنند. جان لاک در کتاب رساله‌ای در باب فاهمه بشری به صراحت از «شکست ارتباط» سخن می‌گوید و هانتینگتون «برخورد تمدن‌ها» را نظریه پردازی کرد و فوکویاما «پایان تاریخ» را اثبات کرد؛ همان نسخه قدیمی داروین برای «تنازع بقا». اندیشمندانی نیز که سخن از «تفاهم» یا «گفتگو» می‌زنند به ایده‌ال‌یسم متهم هستند و دیدگاه‌هایی که قائل به گفتگو می‌شوند، نقش به‌سزایی در تغییر اندیشه «شکست ارتباط»، «برخورد تمدن‌ها»، «پایان تاریخ» و «تنازع بقا» نداشته‌اند.

اگر ارتباط به معنای ساده آن یعنی «اشتراک» ممکن نیست،^۱ در معرفت غربی چگونه ساخته و پرداخته شده است؟ و چرا این برداشت جدید، در نظریه و عمل غیرممکن شده است؟ مبادی و مبانی این شکست را می‌توان به وضوح در نظریه ارتباطی جان لاک پیگیری نمود.

«هر نظریه مبتنی بر برخی اصول موضوعه و مبادی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و مانند آن است». برای استخراج این مبادی، نیاز به روشی در سطح فلسفی و بنیادین داریم که از آن به «روش‌شناسی بنیادین» تعبیر می‌شود. روش‌شناسی بنیادین در مقابل روش‌شناسی کاربردی قرار دارد. پارسانیا معتقد است متأسفانه بیشتر تحقیقات مبتنی بر روش کاربردی و تداوم ناآگاهانه تجربه‌انگاری است. روش‌شناسی بنیادین از ذیل نظریه‌ها خارج می‌شود و در حوزه فلسفه علوم اجتماعی قرار می‌گیرد. «روش بنیادین» چارچوبی است از اصول موضوعه هستی، معرفت و انسان‌شناختی که به وجود مکاتب و گرایش‌ها منجر می‌شود. در این مکاتب، نظریه‌ها و هم‌جهت با آنها «روش

۱. ارتباطات معادل اصطلاح communication از ریشه لاتین communicatio گرفته شده است و به معنای اشتراک و تسهیم است (Peters 2008, 689 & 660).

کاربردی» شکل می‌گیرد. «روش‌شناسی بنیادین» رابطه میان نظریه و روش با اصول موضوعه را تبیین می‌کند و «روش‌شناسی کاربردی» رابطه نظریه با حوزه عمل را مورد بررسی قرار می‌دهد.

جان لاک و نظریه ارتباطات مدرن

بیشتر پژوهشگران و دانشجویان ایرانی، اولین تعریفی که از ارتباطات یاد می‌گیرند، تعریفی است که محسنیان‌راد در کتاب ارتباط‌شناسی آورده است: «ارتباط عبارت است از فراآگرد انتقال پیام از سوی فرستنده برای گیرنده مشروط بر آنکه در گیرنده پیام مشابهت معنی با معنی مورد نظر فرستنده ایجاد شود» (محسنیان‌راد ۱۳۶۸: ۵۷). هنگامی که کلمه «ارتباط» را در موتورهای جستجو درج می‌کنید، اولین تعریفی که با آن مواجه می‌شوید همین تعریف است.^۱ محسنیان‌راد تعریف خود را به مدلی تبدیل نمود و آن را «مدل منبع معنی» نامید. وی در این مدل به پیروی از «دیوید برلو» نشان می‌دهد که آنچه منتقل می‌شود پیام‌هاست. پیام‌ها همچون یک محرک، معانی را درون ذهن ما برمی‌انگیزانند. معنی، درون ذهن ماست. از نظر وی مکانیسم و تشخیص این مشابهت بر عهده دانشمندان علوم سایبرنتیک است (همان: ۵۸). محسنیان‌راد در بحث اینکه چگونه معنی را یاد می‌گیریم، متنی را از برلو نقل می‌کند:

وقتی شما به دنیا آمدید، فاقد هر گونه معنی بودید. هیچ شیء، موضوع یا نشانه و نمادی در جهان برای شما معنی نداشت. همان‌طور که ویلیام جیمز می‌گوید: جهان برای شما یک ملقمه‌ای از اصوات بود... معنا را چگونه بدست می‌آوریم؟ اجازه دهید به یک شیوه عمومی از شیوه عمومی از یادگیری توجه کنیم؛ شرطی شدن.^۲

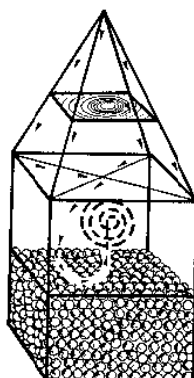
این توضیحی است که محسنیان‌راد در کتاب ارتباط‌شناسی، بحث خود را با آن شروع می‌کند و بر اساس آن مراحل یادگیری معنا را شرح می‌دهد (برلو به نقل از محسنیان‌راد،

۱. <https://fa.wikipedia.org/wiki/ارتباط>

(دسترسی در تاریخ ۱۳۹۴/۷/۱)

۲. محسنیان‌راد متن فوق را از کتاب فرآیند ارتباط برلو (۱۹۶۰) ترجمه کرده است.

ارتباط‌شناسی (۱۳۶۸: ۱۶۲) معانی، که همان سلول‌های پروتئینی در مغز ما هستند، با قوای حسی در مغز برانگیخته می‌شوند و در ارتباطات، اطلاعات بر روی آنها کدگذاری می‌شود و بدین ترتیب تجربه سبب ساخته‌شدن معانی در ذهن ما خواهد شد.



شکل ۱: بخشی از مدل منبع معنی

«مسیر عبور پیام رمزخوانی‌شده از سطح توانایی گیرنده و تجلی معنی در گیرنده» (محسنیان‌راد، ۱۳۶۸: ۳۴۷).

جالب آنکه، مولانا در مقدمه همین کتاب به دو اصل در تعریف ارتباط اشاره می‌کند؛ ۱. اشتراک ۲. اعتماد. «بدون این دو اصل، اعمال آنها [انسان‌ها] جنبه نقل و انتقال پیغام و کالاها را پیدا می‌کند که به انگلیسی شبیه جریان transportation می‌شود» (مولانا، ۱۳۶۷).

این برداشت از ارتباطات و نقدی که مولانا بر آن دارد، تنها در باره اندیشمندان ایرانی نیست بلکه حاصل اندیشه‌های جان لاک است که بر علم امروز ارتباطات سایه سنگینی افکنده است. رادفورد، معتقد است برداشت امروز از ارتباطات - که رادفورد آن را برداشت مخابراتی از ارتباطات می‌نامد - یک برداشت کاملاً متأخر است. اکنون چیزی رخ داده است که پیوند ارتباطات را با community، communion و common منسوخ کرده است و حتی معنای لغوی اصطلاح «ارتباطات»^۱ نیز بر برداشت جدید دلالتی ندارد. وی علت این

1. Communication.

تغییر را بررسی کرده و به این نتیجه می‌رسد که معنای جدید این واژه، همانی است که در فرهنگ واژگان انگلیسی آکسفورد ذکر شده است. در فرهنگ آکسفورد «درباره معنای مخابراتی از ارتباطات نخستین و قدیمی‌ترین مرجعی که ارائه می‌شود، رساله‌ای در فاهمه بشری جان لاک است» (رادفورد، ۱۳۸۸: ۴۶ و ۴۸).

جایگاه جان لاک برای فلسفه مدرن شباهت زیادی به جایگاه ارسطو در فلسفه یونان دارد؛ زیرا همانند ارسطو شیوه‌ای تحلیلی و عملی دارد و قائل به آزادی است. در واقع جان لاک به شدت متأثر از دکارت است اما نسبت جان لاک به دکارت، شبیه ارسطو به افلاطون است. افلاطون را می‌توان فیلسوفی عقل‌گرا دانست که به وجود قبلی نفس و مستقل از تجربه و اهمیت ریاضی در فهم قائل بود در حالی که ارسطو بیشتر به فیلسوفی تجربه‌گرا می‌ماند که به نام‌گرایی و اهمیت تجربه حسی قائل است^۱ (جانانلو، ۱۳۸۶: ۲۸). دکارت، یک فیلسوف قاره‌ای است که بر تقدم فلسفه بر علم و وجود تصورات فطری تاکید می‌کند اما اندیشه لاک بر استقلال علم و انکار تصورات فطری بنیان گذاشته شده است. پیش از جان لاک، میان علم و فلسفه دیواری نبود اما لاک کسی بود که تمایز علم و فلسفه را پدید آورد (Leibniz, 1997: xvii و فراست، ۱۳۸۹). راسل، به درستی به این نکته اشاره می‌کند که «از زمان لاک دو نوع فلسفه در اروپا وجود داشته است»؛ فلسفه تجربه‌گرای لاک و فلسفه عقل‌گرای دکارت. بعدها کانت نیز به اعتراف خودش ترکیبی از فلسفه دکارت و لاک است (راسل، ۱۳۹۰: ۸۳۳).

شکاکیت، نفی تصورات فطری، تجربه‌گرایی و آزادی محورهای اصلی اندیشه جان لاک در باره جهان، انسان، معرفت و سیاست است. وی معتقد بود تمام شناخت ما از راه حس به دست می‌آید (تصورات بسیط) و هیچ تصور فطری نداریم (لوح نانوشته) اما ذهن قادر است از دریافت‌های حسی خود نظامی از افکار هماهنگ بسازد (تصورات مرکب). جهانی منطبق بر این تجربه وجود دارد اما همه آنها به جز خدا و خودمان محتمل هستیم.

۱. ارسطو جمله معروفی دارد که جان لاک را می‌توان تداوم آن دانست: «هیچ چیز در عقل نیست مگر اینکه قبلاً در حواس ما بوده باشد» (ملکیان، ۱۳۷۹: ۱۷).

لاک، اگرچه با انسان‌ها بزی مخالف است و معتقد است انسان در حالت طبیعی مساوات‌طلب و آزادی‌خواه است اما «در سنت اخلاقی‌ها بزی و دیگر کسانی قرار می‌گیرد که اخلاقیات را تا حد زیادی با خودشیفتگی آگاهانه مرتبط دانسته‌اند؛ یعنی انسان از آن رو خوب است که خوب بودن به لحاظ لذت فردی دارای بیشترین مزیت است» (فراست، ۱۳۸۹: ۱۲۲، ۱۵۰، ۲۴۰، ۲۹۰، ۳۰۸).

اگرچه جان لاک ایمان پروتستانی قوی داشت؛ با این حال اثر دیدگاه‌های وی بر گسترش الحاد کاملاً مشهود بود. نفی تصورات فطری مانند ایمان به خدا، اولین و مهمترین اثر دیدگاه‌های جان لاک در گسترش بی‌دینی است. البته مقصود لاک در نفی تصورات فطری، بیشتر به خاطر مقابله با نظام حاکم عصر وی بوده است. لاک معتقد بود که با ادعای فطری بودن حقیقت، هیچ عذری برای رد آنچه که نظام حاکم حقانیت می‌نامید، باقی نمی‌ماند و این به زعم وی موجب اقتدارگرایی می‌شود. به اعتقاد او، وحی تنها زمینه‌ای برای باور دینی فردی است و اجرای عمومی آن از جانب قدرت کلیسا یا دولت اشتباه است (جانان‌لو، ۱۳۸۶: ۲۵-۲۸).

رساله وی در باب حکومت، اهمیت زیادی در شکل‌گیری لیبرالیسم و فردگرایی دارد؛ به نحوی که راسل او را «هم‌بانی لیبرالیسم فلسفی و هم مؤسس مذهب تجربی در نظریه معرفت» می‌داند. قانون اساسی انگلستان تا پنجاه سال گذشته مبتنی بر نظریات جان لاک بود. حتی در فرانسه نیز «مصلحان اعتدالی» از لاک پیروی می‌کردند (راسل، ۱۳۹۰: ۷۹۰). اندیشه‌های سیاسی جان لاک چنان نفوذی پیدا کرد که توماس جفرسون^۱ اعتراف می‌کند بخش عمده‌ای از متن «اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا» را بر اساس دیدگاه‌های جان لاک نگاشته است. به بیان پامر «تجربه آمریکا را می‌توان یک تجربه لاک‌ی بزرگ شمرد». جان لاک را به همراه جان استوارت میل از پایه‌گذاران لیبرالیسم در مطبوعات نیز می‌دانند^۲ (پامر، ۱۳۸۸: ۲۴۳).

۱. سومین رئیس جمهور آمریکا و از نگارندگان اعلامیه استقلال آمریکا.

۲. (Azurmendi: 2008).

نظریه ارتباطی جان لاک

فردگرایی و لیبرالیسم در اندیشه لاک به نظریه زبانی اش در جستاری در باب فاهمه بشری نیز کشیده می شود. رساله وی در باب قوای فاهمه بشری تأثیر شگرفی بر «معرفت شناسی» اروپایی بر جای گذاشته است به نحوی که بارها توسط اندیشمندان بزرگی همچون لایبنیتز و دیویی بازخوانی شد. جان لاک این اثر را اولین بار در سال ۱۶۸۹ به چاپ رساند. اگرچه وی بیشتر کتاب هایش را به لاتینی می نوشت اما جستار از همان ابتدا به زبان انگلیسی نگاشته شد. وی در زمان حیاتش آن را سه بار دیگر اصلاح و منتشر کرد. چاپ چهارم آن، نزدیک ترین نسخه به نسخه ای است که امروز مورد ارجاع قرار می گیرد.

محتوای کتاب در چارچوب آن چیزی است که امروز معرفت شناسی نامیده می شود و «موثرترین شرح بر نظریه معرفت تجربه گرایان» شناخته می شود و به عقیده نیدبیچ «جایگاهی یگانه به عنوان کامل ترین و موجه ترین صورت بندی از تجربه گرایی» دارد (رادفورد، ۱۳۸۸: ۴۹). از نظر لاک، فرد منشأ ادراک است. وی معتقد است تمام دانش ما از تصورات ما می آید که از حس و تامل^۱ نشأت می گیرند که همان تجربه بیرونی و درونی ماست. نیروی عقل بر روی این تجربه ها کار می کند تا معرفت واقعی^۲ بدست آید. وحی و شهود نیز از دیگر منابع باور هستند اما ما را به یقین^۳ نمی رسانند.

جان لاک تاملات خود را در باب فاهمه بشری در چهار کتاب با عناوین فطرت، تصورات، کلمات و معرفت تنظیم کرده است:

هیچ اصل یا تصور فطری وجود ندارد؛^۲ در مورد تصورات؛^۳ در مورد کلمات؛^۴ در مورد معرفت و احتمال.

کتاب دوم (کلمات) و ذیل عنوان «نقص واژه ها»^۴ به موضوع ارتباطات پرداخته می شود.^۵ موضع بحث وی رابطه میان کلمات و تصورات است. جاناناتان لو تذکر می دهد که

1. both of sensation and of reflection.

2. 'real' knowledge.

3. Certainty.

4. Of the Imperfection of Words.

5. "communicating our thought to others".

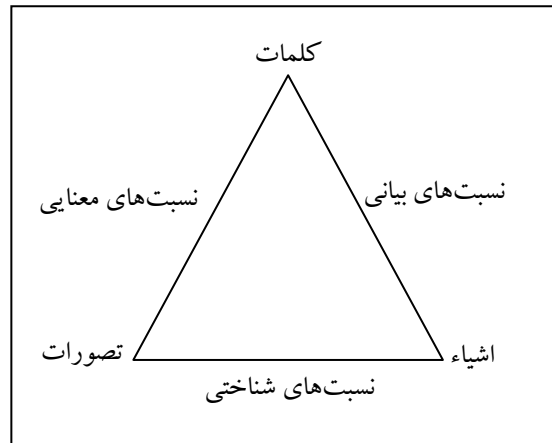
موضوع بحث و محل نزاع جان لاک، نسبت‌های معنایی یا شناختی نیست بلکه سؤالی فلسفی درباره نسبت‌های «بیانی» است. نقدهای زیادی به دیدگاه‌های لاک مطرح شده که از نظر جان‌اتان‌لو به هیچ‌وجه وارد نیست. جان لاک را حامی نظریه‌ای معناشناختی و بیش از حد ذهنی معرفی کرده‌اند. به زعم این منتقدان، جان لاک در نظریه معنایی‌اش به طرزی ساده‌لوحانه تصاویر ذهنی گسسته را معانی کلمات منفرد فرض می‌کند و ذهن را از اشیا و جهان جدا می‌کند. باید دقت کرد در مقابل اندیشمندانی همچون وینگشتاین که نظریه‌ای معناشناختی دارند، نظریه جان لاک به هیچ‌وجه معناشناختی نیست (جان‌اتان‌لو، ۱۳۸۶: ۲۲۷). جان لاک در آخرین مبحث کتابش به بحث طبقه‌بندی علوم می‌پردازد و اولین بار اصطلاح «نشانه‌شناسی» را به کار می‌برد و موضع خود را نشان می‌دهد.^۱

سومین شاخه علم را می‌توان نشانه‌شناسی یا دکترین نشانه نامید؛ جایی که کلمات در آنجا حضور دارند که می‌توان آن را منطق نامید آن‌جایی که سروکارش با ماهیت نشانه‌هاست. ذهن از آنها استفاده می‌کند تا اشیا را بشناسد یا دانش را به دیگری منتقل کند؛ زیرا از اشیا بی که ذهن به آنها می‌اندیشد، هیچ کدام در فاهمه حاضر نیستند. پس ضروری است چیزی به عنوان نشانه یا نماینده شیء مورد نظر حاضر باشد و آن همان تصورات است و چون صحنه تصورات که تفکرات یک فرد را می‌سازد، بی‌واسطه در دسترس دیگری نیست و جایی جز حافظه ندارد - مخزنی که خیلی قابل اعتماد نیست - بنابراین برای انتقال افکارمان به دیگران و حفظ آنها برای استفاده خودمان، وجود نشانه‌هایی برای تصورات ضروری است و آنها عبارتند از: اصوات (لاک، ۱۸۲۳، کتاب ۴، فصل ۲۱: بند ۴).

۱. لاک علم را به سه شاخه تقسیم می‌کند: (کتاب چهارم، فصل ۹، بند ۱ تا ۴).

۱. علمی که به چیزها آنطور که هستند می‌پردازد (Physica)، علمی که به کنشهای انسانی آنطور که باید باشند می‌پردازد (Practica) و علمی که روش‌ها و وسیله‌هایی که دانش ما و دیگران حفظ می‌شود و با همدیگر ارتباط برقرار می‌کنند (Semeiotike).

the ways and means whereby the knowledge of both the one and the other of these is attained and communicated.



شکل ۲: مثلث نسبت‌های سه‌گانه میان کلمات، تصورات و اشیاء

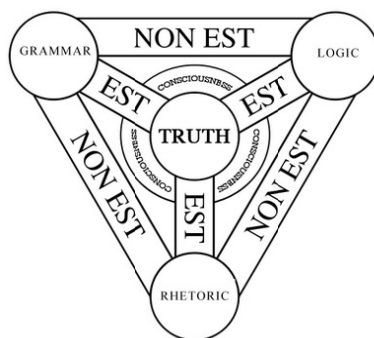
رویکرد لاک در تحلیل نسبت‌های بیانی است که سنت نشانه‌شناسی در ارتباطات را شکل داده است. برداشت سوسور از نشانه به میزان زیادی بر این برداشت لاک منطبق است. لاک، می‌خواست رابطه موثقی میان تصورات و کلمات بیابد که انسان کمترین نقش را در آن داشته باشد و شاید همان‌طور که راسل اشاره کرده است. این دیدگاه جان لاک با واسطه ولتر و هیوم - که مدتی در فرانسه می‌زیسته - وارد فرانسه شد و سبب فاصله گرفتن دیدگاه‌های فرانسوی از دکارت و نزدیک شدن به رویکردهای علمی جان لاک شد (راسل، ۱۳۹۰: ۸۳۴) و برداشت‌های ساختارگرایانه و تجربه‌گرایانه را در اندیشمندانی همچون اگوست کنت، دورکیم و سوسور سبب شد. پیرس بعدها با تسری دادن برداشت‌های جان لاک به رابطه میان کلمات و اشیاء، به مباحث معناشناسی نیز پرداخت. پیرس نیز همانند جان لاک، منطق را در معنای گسترده، همان نشانه‌شناسی می‌دانست اما در معنای مضیق‌اش، بخشی از نشانه‌شناسی معرفتی می‌کرد. پیرس سه شاخه برای نشانه‌شناسی در نظر گرفته بود:

۱. دستور زبان نظری؛ ۲. منطق انتقادی؛ ۳. سخنوری نظری.

البته این سه شاخه نشانه‌شناسی، همان تریویم^۱ جزو دانش‌های مقدماتی در دانشگاه‌های

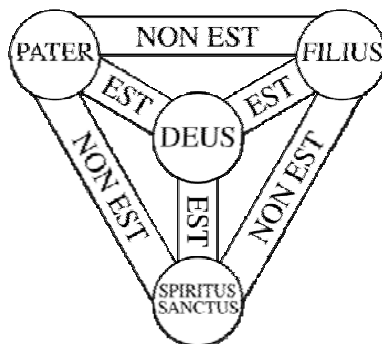
۱. Trivium؛ تریویم یعنی جایی که سه جاده به همدیگر می‌رسد.

دوره میانه بود. این فنون سه گانه در کنار فنون چهار گانه (حساب، هندسه، موسیقی و هیئت)، فنون هفت گانه آزاد را تشکیل می داد:



شکل ۳: علوم سه گانه در دوره میانه؛ دستور زبان، منطق و سخنوری^۱

دستور زبان در تریویم، آشنایی با مسلمات، اطلاعات، اصطلاحات و مهارت های پایه ای است. منطق به بررسی چگونگی، چرایی و چستی ترکیب این مسلمات با همدیگر می پردازد و در نهایت رتوریک یا سخنوری، استفاده از این مسلمات است. این سه فن، روش های دستیابی به حقیقت تلقی می شد و به واقع بازآرایی اندیشه های یونانی در قالب تثلیث (اقانیم ثلاثه) بود:



شکل ۴: اقانیم ثلاثه: پدر، پسر و روح القدس^۲

۱. EST: «است»، NON EST: «نیست».

2. The Father ("PATER"), The Son ("FILIUS"), and The Holy Spirit ("SPIRITUS SANCTUS")
God ("DEUS")

(<https://en.wikipedia.org/wiki/File:Shield-Trinity-Scutum-Fidei-compact.svg>)

پیرس، نیز این سه گانه را بر اساس برداشت‌های پراگماتیستی بازتولید کرد. دستور زبان نظری به بحث از نشانه و انواع آن پرداخته است. وی در این بخش، مثلث معروف نشانه‌شناسی را ارائه می‌کند: عین، بازنما و تفسیرگر. «یک نشانه، که پیرس آن را بازنما می‌نامد، در ازاء عینی قرار دارد که این عین در شخص دیگری نشانه پیشرفته‌تری را برمی‌انگیزد که تفسیرگر نامیده می‌شود» (Copleston, 1993: 309). به عقیده پیرس «در ارتباط، یک نشانه، نشانه دیگری را - که تفسیرگر نامیده می‌شود - در مفسر برمی‌انگیزاند». اما وی مفهوم مفسر را در مدل خویش وارد نمی‌کند تا نشان دهد که رویکردی نشانه‌شناختی و نه روانشناختی دارد.

منطق انتقادی، به بررسی صدق و کذب داده‌ها از طریق برهان و قیاس می‌پردازد. استنتاج، استقرا و آزمایش سه نوع اصلی قیاس و برهان هستند. اما پراگماتیسم پیرس، در شاخه سوم نشانه‌شناسی جان لاک شکل گرفته است. به نظر پیرس، انسان «برای تعیین معنای یک مفهوم معقول، باید پیامدهای عملی در نظر آورد که بالضروره از صدق آن مفهوم ناشی خواهد شد؛ مجموع این پیامدها معنای آن مفهوم را می‌سازد.» (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۳۴۰).

در نهایت ویلیام جیمز و جان دیویی با طرح رابطه تصورات با اشیاء، دامنه دیدگاه‌های لاک را به مباحث شناختی و واقعیت کشاندند. بدین ترتیب «نظریه بیانی» جان لاک به حوزه نظریه معنا (پراگماتیسیسم) و سپس نظریه واقعیت (پراگماتیسم) تسری پیدا کرد (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۳۴۰). به نظر جیمز وقتی می‌گوییم: «گزاره‌ای صادق است و حقیقت دارد»، بدان معنا نیست که این گزاره، المثالی برای آن حقیقت است بلکه میان مبدا تصویری و واقعیت عینی یک رابطه برقرار کردیم. این رابطه، یک عمل است و از نظر او بهترین راه برقراری این رابطه، عملی است که مبتنی بر روش تجربی باشد (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۳۶۸). دیویی معتقد بود، تجربه و اندیشه است که متعلق معرفت را می‌سازد؛ البته نه بدین معنا که اشیاء پیش از تجربه و اندیشه وجود ندارد بلکه به نظر دیویی، اشیاء در روند پژوهش (تجربه و اندیشه) معلوم می‌شوند (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۳۹۱).

جان لاک، به جای علم رتوریک (سخنوری) و علم دیالکتیک (گفتگو)، به لاجیک (منطق) توجه می‌کند زیرا او به دنبال معرفت موثق و معتبر است. تفاوت‌های مهمی میان

رتوریک و دیالکتیک با لاجیک وجود دارد: علم رتوریک و دیالکتیک با تولید مناظرات و استدلال‌ها سر و کار دارد اما لاجیک، مربوط به ارزیابی استدلال‌هاست؛ لاجیک، تنها بر اساس درستی و نادرستی بنا شده است ولی رتوریک و دیالکتیک نقش مخاطبان را در نظر می‌گیرند؛ رتوریک و دیالکتیک به مناظرات و استدلال‌ها به عنوان یک فرآیند توجه دارند اما لاجیک به آنها به عنوان محصول نگاه می‌کند؛ مهم‌تر از همه آنکه، دیالکتیک به دنبال تولید اندیشه است و رتوریک بدنبال راه کارهای عملی جدید است اما لاجیک، در پی ارزیابی این اندیشه‌ها و راه کارهاست (Hansen, 2008).

با این حال، چرخش جان لاک به سوی تجربه گرایی در معرفت‌شناسی سبب شد تا گرایشی تجربه‌گرایانه به منطق شکل بگیرد. منطق از نظر لاک، روابط کلمات و تصورات را بررسی می‌کند و موثق‌ترین رابطه میان آنها مواردی است که مبتنی بر محسوسات باشد نه مشهورات و معقولات. بنابراین منطق جان لاک، منطقی مادی و غیرصوری^۱ است و رابطه کلمات و تصورات را بر اساس تجربه‌پذیری آنها ارزیابی می‌کند. البته باید توجه داشت که جان لاک معتقد است که هیچ علم یقینی (جز در اخلاق و ریاضیات که ساخته ذهن ماست) وجود ندارد و تمام شاخه‌های علوم حتی یافته‌های تجربی، ظنی هستند. به نظر وی «هیچ غرض و غایتی در زندگی مان سراغ ندارم که با همین ظنات رفع نشود» (ملکیان، ۱۳۷۹: ۳۳).

به عقیده جان لاک، ما با تصورات فکر می‌کنیم و آنها عناصر بی‌واسطه ذهن ما به حساب می‌آیند و «کلمات علانی برای تصورات ذهنی گوینده هستند» (Locke 1823: book III, chapter 9) کلمات دو کاربرد دارند:

۱. نگهداری تصورات؛ ۲. انتقال تصوراتمان به دیگران (همان: بند ۱).

کلمات، به طور ذاتی واجد دلالت نیستند بلکه آموزش داده می‌شوند اما در حالت اول هر کسی ممکن است کلماتی را برای ایده‌های ذهنی خود انتخاب کند. در این جا هیچ نقص و خطایی وجود نخواهد داشت اما از آنجا که این کلمات، قراردادی هستند در

۱. م. ک.

Fanick, Kevin Gregory, "The informal logic of John Locke." (1987), *Electronic Theses and Dissertations*.

کاربرد ارتباطی دچار نقص خواهیم شد: «هنگامی که کلمات در ذهن شنونده همان چیزی که در ذهن گوینده است برنمی‌انگیزانند» (همان: بند ۴).

علل اصلی این نقص عبارتند از

۱. ترکیب پیچیده تصورات؛ ۲. مصنوعی بودن پیوند تصورات با کلمات؛ ۳. ارجاع دلالت کلمات بر مبنای استانداردهایی که به دشواری شناخته می‌شود؛ ۴. تفاوت جوهری دلالت کلمات با ماهیت کلمات (همان: بند ۵).

لاک، بیان می‌کند: «به‌منظور قابل استفاده کردن واژگان برای هدف ارتباطات، لازم است که آنها در ذهن شنونده دقیقاً همان تصوراتی را برانگیزانند که در ذهن گوینده نشانه آن تصورات هستند. در غیر این صورت، مردم سرهای یکدیگر را با اصوات و آواها پر می‌کنند اما در نتیجه آن، افکار خویش را منتقل نمی‌کنند و تصورات خود را پیش روی یکدیگر قرار نمی‌دهند؛ چیزی که هدف گفتار و زبان است» (همان: بند ۶).

رادفورد، معتقد است اصطلاح «ارتباطات» که جان لاک آن را به کار می‌برد، تغییری ظریف دارد اما «بی‌نهایت پراهمیت» است. در این رساله «مفهوم انتقال یک تصور، جایگزین معنای قدیمی‌تر به اشتراک گذاشتن یک تصور می‌گردد». واژه «برانگیختن»^۱ نیز بیشتر به استفاده‌ای مکانیکی اشاره دارد تا اجتماعی که شبیه عبور جریان الکتریکی بین دو نقطه و روشن شدن چراغ در مقصد است. این کاربرد واژه ارتباطات، باعث دگرگونی اساسی به‌سوی معنای مدرن واژه شد (رادفورد ۱۳۸۸: ۴۸).

به نظر لاک، دلالت کلمات امری کاملاً ذهنی است نه یک رونوشت منفعلانه از آنچه در ذهن فرستنده است و به هیچ‌وجه توسط خود اشیاء قابل برداشت نیست بلکه تصوراتی مرکب است و پیوندی ضروری با اعمال بیرونی و قابل مشاهده ندارد (لاک ۱۸۲۳، کتاب سوم، فصل ۹: بند ۷) قوای فاهمه انسان واسطه ذهن و اشیای بیرون است و داده‌های حسی را دریافت می‌کند و تغییر می‌دهد و تصویری از آن می‌سازد. مهم‌تر آنکه از نگاه وی کلمات «دلالت‌شان کاملاً دلبخواهی است و نتیجه پیوندهای طبیعی نیست:

«هر کس چنان آزادی خدشه‌ناپذیری برای وضع کردن واژه‌ها در برابر تصورات -

1. Excite.

آن گونه که می‌پسندد - دارد که هیچ کس این قدرت را ندارد دیگران را وادارد تا همان تصویری را در ذهنشان داشته باشند که وی از همان کلمه دارد (لاک، ۱۸۲۳، کتاب ۳، بخش ۲: بند ۸).

اما اگر دلالت کلمات ربطی با اشیاء بیرونی ندارند و امری قراردادی است، پس چگونه می‌توانیم مطمئن باشیم که تصورات مشابهی میان شنونده و گوینده با به کارگیری یک نشانه برانگیخته می‌شود؟ محسنیان‌راد پیشنهاد می‌کند این کار را به دانشمندان سایبرنتیک واگذار کنیم اما جان لاک - با آنکه یک پزشک است - اطمینان یافتن از مشابهت را غیر ممکن می‌داند و حکم به «شکست ارتباط» می‌کند؛ زیرا کلمات دچار نقصی ذاتی هستند و همواره دلالت کلمات بر تصورات - به‌ویژه تصورات پیچیده - «مشکوک و غیرقطعی» است و برای تصورات یکسان در گیرنده و فرستنده وضع نشده‌اند (همان: بند ۸) از نظر لاک، ارتباط یک انتقال است اما نه یک انتقال مستقیم از گوینده به شنونده. تصورات باید تولید شوند، واژه‌ها اسناد داده شوند، پیام‌ها منتقل شوند و معانی استخراج شوند ... به خاطر رابطه دلخواهی میان واژه‌ها و تصورات، شکاف میان اندیشه، نشانه و تصور گیرنده پابرجا و در نهایت برطرف‌ناشدنی است (رادفورد ۱۳۸۸: ۵۸ و ۶۱).

از نظر لاک، هدف زبان، این امر محال نیست که تضمین کند شنونده المثنایی از ساخته ذهن گوینده را در ذهن خود ایجاد کند بلکه توفیق بدان معناست که کلمات من، وی را قادر سازند که تخیلی داشته باشد که با ادراکی که بعد تشخیص می‌دهد، متناسب باشد. بنابراین آنچه باید تضمین شود، شباهت میان تخیل گوینده و شنونده نیست بلکه شباهتی میان تخیل و ادراک در شنونده است. برای نمونه: هنگامی که فردی را در سفر برای رسیدن به مقصد راهنمایی می‌کنیم، شنونده بتواند پیچ و خم مسیری را که بعداً «ادراک» می‌کند، هم‌اکنون بتواند تخیل نماید (جانان‌لو، ۱۳۸۶: ۲۶۰). تخیل، از نظر جان لاک اهمیت زیادی دارد؛ زیرا فرآیند تفکر یک تخیل است. اما این تخیل ارتباط مستقیمی با حس دارد. «همان‌طور که در فرآیندهای ادراک حسی نه اشیاء ذهنی درونی بلکه فقط حالات احساس کردن وجود دارد، در فرآیندهای تخیل نیز نه اشیاء ذهنی درونی بلکه فقط آنچه می‌توانیم آن را حالات شبه احساس کردن بنامیم، وجود دارد» (جانان‌لو، ۱۳۸۶: ۲۲۸ و ۲۵۸). همان‌طور که دکارت بنیان شکاکیت در معرفت‌شناسی را گذاشت، جان لاک نیز آن

را تداوم داد و ارتباطات را نیز شکست خورده اعلام کرد (رادفورد، ۱۳۸۸: ۶۲). این برداشت جان لاک به طرز عجیبی با گفته گریاس در رساله «پیرامون آنچه که نیست» شباهت دارد. جان لاک همانند گریاس، امکان ارتباط را مورد شک و تردید جدی قرار می‌دهد. جان لاک در زمان خود، دو منتقد اصلی داشت: برکلی^۱ و لاینیتز^۲. به نظر برکلی، جستارهای جان لاک، استعداد زیادی برای ایجاد شکاکیت داشت. لاینیتز، نیز نقدهای بصیرانه‌ای از لاک به عمل آورده بود. لاینیتز در کتابی تحت عنوان جستاری نو در باب فاهمه بشری به جان لاک متذکر می‌شود که بیشتر معارف فطری در انسان، ناخودآگاه هستند. وی این توضیح را در پاسخ به شبهه‌ای که جان لاک درباره عدم آگاهی و تصدیق کودکان بر چنین تصوراتی دارند، ارائه کرده بود (جانان‌لو، ۱۳۸۶).

به نظر لاک، تصورات حسی با واقعیت‌ها، مرتبط هستند و از الگوهای برای سازگاری با وجود واقعی، پیروی می‌کنند اما این الگوها، خودشان یا قابل شناخت نیستند یا نامطمئن و ناقصند (لاک ۱۸۲۳، کتاب سوم، فصل ۹: بند ۱۱). نمی‌توان توافقی درباره تصوراتی که غیرحسی هستند، مشاهده کرد؛ تصورات مرکب ذاتاً مبهم هستند به نحوی که تفسیرهای ما حول این تصورات بی‌پایان خواهد بود و تفسیرها، تفسیرهای جدید پدید می‌آورند (همان: بند ۹).

جان لاک در آخرین بند این بخش، متذکر می‌شود: «این تعجب‌آور نیست که اراده خدا هنگامی که لباس کلمات را می‌پوشد، ناگزیر مشمول ابهام و عدم اطمینان ارتباطات کلامی خواهد بود ... فرزند خداوند نیز هنگامی که لباس جسمانیت را پوشاند، مشمول تمام ضعف‌ها و معایب طبیعت انسان می‌شود به جز گناه (همان: بند ۲۳).

لاک، در بخش بعد (سوءاستفاده از کلمات)، توضیح می‌دهد که زبان همواره به نادرستی مورد استفاده قرار می‌گیرد و انسان‌ها به صورت عمدی یا غیرعمدی، تصورات واضحی از کلماتی که به کار می‌برند، ندارد. کتاب‌های رتوریک (سخنوری)، نمونه‌ای از سوءاستفاده از کلمات و فریب است. حتی بسیاری از مردم از فریب خوردن لذت می‌برند به

1. George Berkeley

2. Wilhelm Leibniz

نحوی که سوءاستفاده از کلمات برای سخنوران و شنوندگان امری مقبول و مطلوب است (Locke, 1823, bookIII: chapter 10) به عقیده وی حتی اگر چنین اشتباهاتی نباشد، زبان در تحقق اهدافش ناکام می‌ماند. از نظر جان لاک، زبان سه وظیفه اصلی دارد:

۱. انتقال تصورات و افکار یک انسان به دیگری؛ ۲. انتقال دادن آن با آسان‌ترین و سریع‌ترین روش ممکن؛ ۳- انتقال دانش در مورد چیزها (همان: بند ۲۳ و ۳۴).

طرح این وظایف از سوی لاک، رویکرد انتقالی وی را برملا می‌سازد. وی این وظایف را برای زبان برمی‌شمارد اما نشان می‌دهد زبان در تمام این وظایف دچار نقص و ضعف است. در بیشتر اوقات، کلماتی که یک فرد استفاده می‌کند در ذهن مخاطبش با تصویری همراه نیست که بتوان آن را برانگیخت و تصور خود را به او تفهیم کرد. در سوی دیگر خیلی از تصورات هستند که کلمه‌ای برای آنها وجود ندارد؛ از این‌رو، در اغلب موارد انتقال آنها ساده نخواهد بود. بسیاری از این کلمات نیز با واقعیت تناسبی ندارد که بتوان آن را دانش قلمداد نمود (همان: بند ۲۳-۲۵).

بر اساس این دیدگاه، لاک، جنبه اجتماعی و بین‌الذهانی معرفت بشر را به حداقل می‌رسد و بر قدرت شخص برای معنادادن به جهان بر اساس داده‌های یکتایی که از طریق حواس به وی عرضه می‌شود، تاکید می‌کند (رادفورد، ۱۳۸۸: ۵۱) لاک، با نمونه‌هایی - مزه آناناس، رنگ قرمز و نرمی طلا - نشان می‌دهد که تجارب ما، اجتماعی نیستند و غیرقابل انتقال به دیگران هستند (Durham Peters, 1989).

هستی، معرفت، ارزش و روش ارتباط در تجربه‌گرایی لاک

هستی‌شناسی ارتباط؛ پدیدار صرف: لاک به این نتیجه می‌رسد که ارتباط، به‌طور اساسی ناقص است و به‌واقع پدیداری است که مصداق ندارد. «انتقال پیام» به جای «اشتراک در معنی»، چرخشی است که جان لاک برای معنای ارتباط پدید آورد و هستی ارتباط را از یک هنر - که دارای گوهری وجودی است - به یک ابزار - که خالی از معناست - تقلیل داد.

معرفت‌شناسی ارتباط؛ احتمال و شک به جای یقین و اقناع: کلمات ذاتا واجد دلالت نیستند. از این‌رو، همواره در کسب دانش با احتمالات روبرو هستیم. یقین، مبتنی بر

معقولات است. اقناع، بر پایه مشهورات بنا شده است و تجربه، بر محسوسات استوار است. از نظر لاک، معقولات و مشهورات باید به محک محسوسات در آیند و تا شواهد تجربی کافی برای آنها وجود نداشته باشد، ارتباط، موثق و معتبر نخواهند بود؛ اگرچه تجربه نیز چیزی را به حد یقین نمی‌رساند و آنچه به جای یقین و اقناع قرار می‌گیرد، شک است.

انسان‌شناسی؛ «هیچ تصور فطری‌ای وجود ندارد»: جان لاک، تمام تصورات را ناشی از تجربه بیرونی می‌داند؛ از این رو، انسان یک لوح نانوشته است که اطلاعات بر روی آن نگارش می‌شود و به همان صورت از روی آن پاک می‌شود. بدین ترتیب نفیس انسانی، خالی و منفعل است که در مواجهه با محرک‌های بیرونی، پُر یا دوباره خالی می‌گردد. از نظر لاک، آزادی هدف نهایی انسان است. به واقع لاک به آزادی، اصالت داد و نیاز به عدالت را امری متبوع تعریف می‌کند. این آزادی به شیوه «فردگرایانه‌ای» با ارتباطات پیوند می‌خورد.

روش‌شناسی؛ سمیوتیک به جای رتوریک: لاک، اگرچه همانند سوفیست‌ها معتقد است که اگر واقعیتهای هم وجود داشته باشد، غیرقابل انتقال به دیگران است و تنها می‌توان رفتار دیگری را با خود هماهنگ کرد اما در شیوه این هماهنگی با سوفیست‌ها اختلاف نظر داشت. سوفیست‌ها به شیوه‌های اقناع خطابی و مشهورات متوسل می‌شدند اما جان لاک شیوه‌های اقناع تجربی و توسل به محسوسات را مبنا قرار می‌داد. در کنار حکمت عملی و نظری که وی آن را فیزیک و پراکتیک می‌نامد، از علمی با نام سمیوتیک (نشانه‌شناسی) نام می‌برد. نشانه، ابزار شناخت اشیا و انتقال این شناخت به دیگران است. نشانه‌شناسی از نظر لاک، همان لاجیک است که تأثیر کلمات بر قوای فاهمه انسانی را به شیوه تجربی محک می‌زند.

جان لاک	هستی‌شناسی ارتباط	معرفت‌شناسی ارتباط	انسان‌شناسی ارتباط	روش‌شناسی ارتباط
	پدیدار صرف	شک	لوح نانوشته (فردگرایی)	نشانه‌شناسی

نقد نظریه ارتباطی جان لاک

مبادی نظریه ارتباطات از رابطه میان عقل و کلام آغاز می‌شود. شکاف میان عقل و کلام سبب می‌شود که ارتباط، ناقص باشد اما اگر این دو با تبیین عقلی به وحدت برسند، ارتباط می‌تواند کامل شود. برای نقد نظریه جان لاک، لازم است تبیین مختار خود را از رابطه عقل و کلام توضیح دهیم؛ تبیینی که بر اندیشه صدرالمتهلین استوار است.

همان‌طور که جان لاک - به عنوان یک فیلسوف - نظریه‌ای معرفت‌شناختی از عقل و علم^۱ ارائه می‌کند و بر اساس آن نظریه ارتباطی ارائه می‌کند، صدرالمتهلین نیز نظریه‌ای وجودشناختی از عقل تحت عنوان: «اتحاد عاقل و معقول» عرضه می‌نماید و بر اساس آن نظریه‌ای در باب ارتباطات ذیل مباحث «کلام الهی» ارائه می‌نماید. جان لاک در نظریه ارتباطی، رابطه میان تصور (عقل) و کلمه را تبیین می‌کند و ملاصدرا همین بحث را ذیل مباحث کلام طرح می‌نماید. جان لاک، میان کلمه و تصور، فاصله‌ای قائل است که سبب ایجاد تردید و شک در ارتباط می‌شود. هنگامی که شما کلمه‌ای را می‌شنوید، تردید دارید که آیا به فهم مورد نظر متکلم نزدیک شده‌اید یا از آن فاصله گرفته‌اید؟

از نگاه ملاصدرا، «علم» از اقسام وجود (ضرب من الوجود) (صدرالمتهلین، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۷۸) و حتی به بیانی، خود وجود است (العلم نفس الوجود بشرط عدم الاحتجاب عنه) (صدرالمتهلین، ۱۳۶۰، ج ۳: ۴۴۸).^۲ و نباید آن را با فعل تعلیم یا تعلم یا عالمیت اشتباه گرفت^۳ و نمی‌توان آن را همانند مفاهیم ماهوی - برای نمونه اضافه‌بودن^۴ - تعریف کرد بلکه امری وجودی است. رویکردی که ملاصدرا به علم دارد، آن را قدسی و توحیدی می‌کند (آن

۱. فهم، تصور و علم بیان‌های متفاوتی از عقل هستند.

۲. علم خود وجود است به شرط آنکه ذات وجود از آن در حجاب نباشد.

۳. «إطلاق العلم على الفعل والانفعال والإضافة، كالتعليم والتعلم والعالمية فعلى سبيل الاشتراك أو التجوز» (صدرالمتهلین، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۸۴).

۴. اضافه از مقولات و یکی از انواع اعراض است. از نظر فخر رازی، علم اضافه میان عالم و معلوم است. ملاصدرا در اسفار تلاش می‌کند علم را به عنوان امری اصیل تبیین کند. از این رو با این نگاه فخر رازی که به اعتباری‌بودن علم می‌انجامد، به شدت مخالفت می‌کند (صدرالمتهلین، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۴۴).

مبدأ العلوم، کلها من عالم القدس) (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۸۴) و همین امر سبب خواهد شد تا بتوانیم برداشتی قدسی و توحیدی از ارتباطات را تبیین کنیم.

صدرالمتألهین در ابتدا ادراکات را چهار نوع برمی‌شمارد: احساس، تخیل، توهم و تعقل.^۱ از نگاه وی، تمام مراتب علم، مجردند و تفاوت در میزان تجرید از قیدهای سه گانه آنهاست: حضور ماده نزد آلت ادراکی؛ همراه بودن با هیئاتی همچون وضع و این و متی و جزئی بودن مُدرک.

به جای فرآیند ارتباطات که جان لاک در نشانه‌شناسی خویش طرح می‌کند، ملاصدرا سیری از رابطه کلمه و عقل را تبیین می‌کند که بی‌تردید بر نظریه تشکیک، اشتداد و حرکت جوهری استوار است. انسان مسیر کلمه و عقل را در سه مرتبه سیر می‌کند:

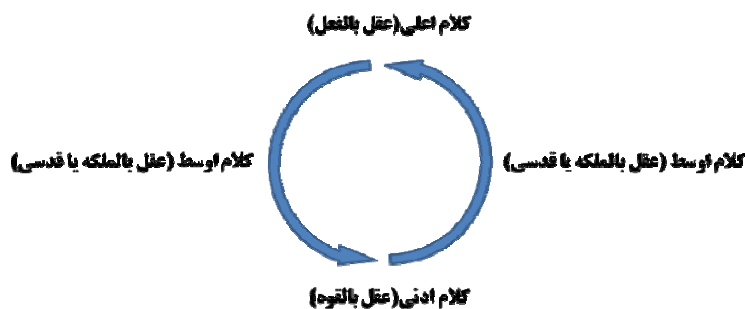
۱. کلام اعلی (کلام ابداعی): کلمه بدون فاصله و واسطه با عقل و فهم است (الكلام منه عین الفهم) (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ج ۷: ۸) و به عبارتی کلمه، عین عقل است و از آن تخلف نمی‌کند. مانند: کلمه «کن». در این مرتبه نشانه، همان معناست.

۲. کلام اوسط (کلام تکوینی): کلمه، غیر عقل است اما متصل به آن است و با این حال، کلمه از عقل تخلف نمی‌کند. مانند کلماتی که خداوند به فرشتگان القا می‌کند. در این مرتبه، نشانه غیر از معنا اما متصل به آن است.

۳. کلام ادنی (کلام تشریعی): کلمه، غیر عقل است و از آن نیز فاصله دارد و به همین دلیل امکان تخلف و عصیان از آن وجود دارد. مانند کلماتی که خداوند بر انسان نازل کرده است؛ در مرتبه است که نشانه‌ها از معانی فاصله دارند و در ارجاع به معانی، از مسیر اراده انسان عبور می‌کنند و انسان می‌تواند با اراده خود این مسیر را تغییر دهد به نحوی که نشانه به سرانجام خود نرسد و به بیان جان لاک با شکست مواجه شود.

۱. ملاصدرا در انتها بر اساس عوالم وجود، سه نوع ادراک را بر می‌شمارد: «فقد علم أن أنحاء الوجودات متخالفة المراتب بعضها عقلية و بعضها نفسانية و بعضها ظلمانية غیر إدراكية» (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۶۳).

بنابراین؛ انسان سیری را از کلام ادنی به اعلی طی می‌کند تا کلامش عین عقل شود و سپس آن کلام اعلی را به کلام ادنی نازل می‌کند:



شکل ۵: کلام در انسان کامل (ارتباطات متعالیه)

ارتباطات «درون فردی» و «خودشناسی»، اساس نظریه ارتباطات متعالیه است که نشان می‌دهد کلام و علم، هر دو مجرد و متحد با متکلم و عالم هستند؛ زیرا انسان با خودش صحبت می‌کند که همان تفکر، معرفت نفس و سیر انفسی است. کلام در همه مراتبش، امری مجرد است و سبب می‌شود نوعی اتحاد میان کلام و علم پدید آید. شاهد صدرالمتألهین بر این امر، صحبت انسان با خودش است که مرتبه‌ای از فکر و تفکر است (الأصوات الذهنیه کحدیث النفس) (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ج ۳: ۲۸۲).

اما در خلال آن، دیگری از خود متمایز می‌شود و ارتباط با خود عین ارتباط با دیگری می‌شود. در این برداشت، اگرچه ارتباط، یک سلوک فردی است اما همزمان امری اجتماعی است که به سمت دیگری (الی الخلق، فی الخلق) جهت‌گیری شده است.

لاک، معتقد است که کلمات ذاتاً واجد دلالت نیستند بلکه در طی آموزش، معنا می‌یابند و تعریف معروفش از ارتباطات را بیان می‌کند که به‌منظور قابل استفاده کردن واژگان برای هدف ارتباطات، لازم است که آنها را در ذهن شنونده دقیقاً همان تصوراتی را برانگیزانند که در ذهن گوینده نشانه آن تصورات هستند (Locke 1823: bookIII, chapter 9). برانگیختن تصورات در انسان همانند سازوکار سیستم‌های مخابراتی و زیستی برای انتقال معانی است

که باعث دگرگونی معنای واژه ارتباطات شد؛ همان طور که معنای «علم» در دوره مدرن تغییر کرد. از نظر وی، کلمات سه وظیفه اصلی دارند: انتقال تصورات؛ انتقال سریع تصورات و انتقال دانش. لاک، به زودی درمی یابد که انتقال تصورات و دانش به دیگران ممکن نیست و این به سبب ضعف و نقص کلمات است. در اینجا است که جان لاک، حکم به «شکست ارتباطات» می کند و شکاکیت را در ارتباطات بنیان می گذارد. به همین سبب منظور خود را از شباهت تصورات شنونده و گیرنده، به گونه دیگری تبیین می کند. وی، از شباهت تخیل شنونده با احساس اش سخن می گوید که گوینده، موجب آن احساس شده است. از نظر جان لاک تخیل، نقش مهمی در ارتباط دارد که به طور مستقیم مبتنی بر احساس است.

لاک، در بند بیست و سوم از مباحث «کلمات»، چنین می گوید که «اراده خدا هنگامی که لباس کلمات را می پوشد، ناگزیر مشمول ابهام و عدم اطمینان ارتباطات کلامی خواهد بود».^۱

حکمت متعالیه، مرتبه علم حسی را نفی نمی کند و توضیح می دهد که کلام ادنی، در مرتبه محسوس به سبب فاصله گرفتن از معقول، امکان ابهام و عدم اطمینان است اما اراده الهی هنگامی که در کلمه «کن» متجلی می شود عین عقل است (کلام اعلی) و تا هنگامی که کلام ادنی به اعلی باز نگردد، ارتباط ناقص و شکست خورده باقی می ماند.

حکمت متعالیه، چهار نوع ادراک حس، تخیل، توهم و تعقل را برای علم برمی شمارد. بنابراین در حکمت متعالیه، جایگاه حس، نفی نمی شود اما برداشت متفاوتی از علم ارائه می شود. به بیان دیگر، حکمت متعالیه، برداشت جان لاک از علم را نقد می کند. ملاصدرا، معتقد است که علم، تخیل صورت مدرک در مدرک نیست؛ زیرا با این برداشت، قائل به ثنوتی و جدایی میان مدرک و مدرک هستیم که اگر در نهایت به وحدت نرسد در شکاکیت غرق خواهیم شد و همان طور که هیوم بر آن تاکید می کند «هر شناختی فقط شناختی احتمالی می شود و نه شناخت یقینی».

اگرچه جان لاک از مادی بودن علم به صراحت صحبت نکرده است اما از آنجا که

1. Locke, 1823, bookIII: chapter 10.

میان حاس و محسوس فاصله‌ای می‌بیند که به نظرش پر نمی‌شود، به خوبی می‌توان در آن بنیان ماتریالیستی برای علم را دید و این همان نقدی است که ملاصدرا به نظریهٔ مشائی از علم طرح می‌کند. اما در حکمت متعالیه، تمام مراتب علم مجردند و به همین سبب ملاصدرا قائل به اتحاد حاس و محسوس نیز هست. درحالی که شکاکیت جان لاک میان حاس و محسوس نیز فاصله‌ای پرنشدنی می‌بیند و آن را به طریق اولی به مراتب دیگر تسری می‌دهد. ملاصدرا نه تنها به اتحاد عاقل و معقول معتقد است که آن را در مراتب دیگر نیز صادق می‌داند.

جان لاک معتقد است که ما با تجربهٔ ماده از صورت حسی به صورت خیالی منتقل می‌شویم. این تخیل، همان تصویر ذهنی ماست و مشکل، فاصله میان این احساس و تخیل است. ملاصدرا، این برداشت از علم را نظریهٔ انطباع می‌نامد و آن را نقد می‌کند. از نگاه صدرالمتهلین امر مادی به امر غیرمادی منتقل نمی‌شود:

احساس آن گونه نیست که عموم حکما گمان می‌کنند که حس، صورت محسوس را به عینه از ماده‌اش مجرد می‌سازد و آن را با عوارض فراگرفته‌اش برخورد می‌دهد و خیال، آن را بیشتر مجرد می‌سازد، چون دانسته‌ای که انتقال منطبعات - با هویتشان - از ماده به غیرماده محال است (صدرالمتهلین، ۱۳۸۸: ۲۶۰).

فلاسفه معتقدند که حس و خیال ماده را به مجرد منتقل می‌کنند. صدرالمتهلین می‌پرسد که صورت‌های علمی در ذهن که توسط صورت‌های مادی برانگیخته می‌شوند، از کجا آمده‌اند تا به کمک آنها انتقال و ادراک صورت پذیرد؟ نظریه انطباع و همانند آن، نظریه انتقالی جان لاک، قادر به تبیین چنین مسئله‌ای نیستند؛ به‌ویژه آنکه جان لاک، تصورات فطری را نفی کرده است. لاک با این دیدگاه موافق بود که عقل خاستگاهی الهی دارد و اما سرچشمه شناخت را تجربه می‌دانست؛ در عین حال «این مفهوم را که عقل و اندیشه می‌تواند از برهم کنش ماده بی‌شعور پدید آید نیز برای او چندان آور است» (ادگار و سجویک، ۱۳۸۸: ۳۴۸) صدرالمتهلین توضیح می‌دهد که:

چگونه ذاتی خالی جاهل غیرتابناک به نور عقلی، صورت عقلی تابناک را که در ذات خود تابان و معقول ناب است، ادراک می‌نماید؟ اگر به ذات خودش ادراک می‌کند، در این صورت ذات خالی جاهل بی‌خبر نابینا، چگونه صورت علمی را

ادراک می کند و دیده نابینا چگونه می بیند و مشاهده می کند (مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ) (همان: ۲۶۱).

ملاصدرا قائل به این است که صور غیرمادی (حسی و خیالی و عقلی) به انسان داده می شود (یفیض من الواهب صورة نوریه إدراکیه) و اما نه بر اساس قرائت افلاطونی. افلاطون - به تعبیر جان لاک - قائل به وجود تصورات فطری است. صور مادی سبب برانگیخته شدن و یادآوری تصورات فطری می شوند که خداوند به انسان بخشیده است. اما ملاصدرا توضیح متفاوتی برای این فیض الهی به انسان دارد که مبتنی بر قدم نفس نیست بلکه آن را بر اساس حدوث نفس تبیین می کند بدون آنکه فطرت و استعداد انسانی نفی شود. وی معتقد است انسان، صاحب عقل بالقوه و قدسی است که با فیض و جعل الهی، به مرتبه عقل بالفعل و عقل مستفاد نایل می شود.

شاید مهمترین نقد ملاصدرا به برداشت تجربه گرایانه این است که علم امری درون زاست (حدس) و از تجربه بیرونی نمی آید (حس)؛ زیرا این امر بیرونی تا زمانی که در مُدرِک، درونی نشود، برای وی علمی حاصل نخواهد شد. جان لاک معتقد بود که کلمات، ذاتاً واجد دلالت نیستند بلکه لازم است آموزش داده شوند و از آنجا که کلمات قراردادی هستند، همواره در ارتباط دچار خلل هستیم (Locke 1823: book III, chapter 9, paragraph 4). چنین انتقالی همان طور که لاک نیز اعتراف می کند و صدرالمتهلین اثبات می کند، ممکن نیست:

هر انتقالی از اولی ها به نظری ها یا این است که به واسطه تعلیم معلم بشری است یا اینکه نیست. اگر به سبب تعلیم معلم بشری باشد، ناگزیر در پایان باید منتهی به چیزی شود که آن، از این راه نباشد بلکه از راه ذاتش، بدان رسد و گر نه تعلیم و تعلم تا بی نهایت تسلسل پیدا خواهد کرد (همان: ۳۱۹).

ملاصدرا معتقد است باید چیزی از درون بجوشد که وی آن را قوه قدسی می نامد و گر نه با تسلسل مواجه خواهیم شد. ما در کسب علم و به همین ترتیب در ارتباط با دیگری، فهم و معنا را از بیرون نمی گیریم بلکه قوه قدسی، آن را درون خود دریافت می کند.

دیدگاه های جان لاک، انعکاس بنیان فلسفی رویکردهای سایبرنتیک و روان شناختی در

ارتباطات است. جان لاک می‌فهمد که صورت‌های ذهنی قابل انتقال نیستند اما به این نتیجه می‌رسد که تنها راهی که باقی می‌ماند این است که انتظار خود را پایین بیاوریم و به جای انتقال تصورات به فکر انتقال پیام‌ها و اطلاعات باشیم و با شکاف میان تصورات و کلمات کنار بیاییم. اطلاعات، همان تجربیاتی است که از بیرون جمع‌آوری می‌شود و بر روی لوح نانوشته یک دستگاه بیولوژیکی یا الکتریکی منتقل می‌گردد. یک لوح فشرده که اطلاعات روی آن قرار دارد، همان واسطه‌ای است که میان اشیاء بیرونی و سیستم بیولوژیکی و الکتریکی عمل می‌کند. جالب آنکه صدرالمتهلین همین برداشت سایبرنتیکی و روان‌شناختی را که به «ابزارگرایی» منجر می‌شود، نقد می‌کند: «اگر این صورت نخست، معقول نفس نباشد، امکان ندارد که بدان، غیرخودش را ادراک نماید و واسطه‌بودن این صورت در ادراک اشیاء، مانند واسطه‌بودن آلات صناعی، در اعمال بدنی نمی‌باشد بلکه مثال آن، مثال نور محسوس است در ادراک دیدنی‌ها که نخست، نور دیده می‌شود و به واسطه آن، غیر آن» (صدرالمتهلین، ۱۳۸۸: ۲۶۲).

از نظر ملاصدرا، شنیدن به واسطه دستگاه‌ها و اطلاعات صورت نمی‌گیرد؛ زیرا این واسطه مادی نمی‌تواند به یک صورت علمی برای انسان تبدیل شود. در واقع دو چیز وجود ندارد (هما موجودان بوجود واحد) که قرار باشد چیزی از جایی به جای دیگر یا از صورتی به صورت دیگر منتقل شود بلکه دیدن یا شنیدن یک استکمال نفسانی است که در قوس صعود رخ می‌دهد که با انشاء و ایجاد انجام می‌شود: «حقیقت ابصار نزد ما عبارت است از انشاء و ایجاد از سوی نفس؛ [انشاء] صورت مثالی حاضر در نزد نفس در عالم تمثل که مجرد از ماده طبیعی است و نسبت نفس به آن، نسبت فاعل ایجاد فعل است نه نسبت قابل کمالی که به قبول کمال، استکمال می‌یابد» (صدرالمتهلین، ۱۳۶۰، ج ۶: ۴۲۵).

برخلاف اندیشه جان لاک و اندیشه‌های سایبرنتیکی و روان‌شناختی که انسان را لوح نانوشته‌ای می‌دانند که اطلاعات بر روی آنها منتقل می‌شود و انسان، نقشی منفعل را ایفا می‌کند، از نظر ملاصدرا انسان، نقشی کاملاً فعال را در ارتباط ایفا می‌کند و در هنگام دیدن در حال خلق و ایجاد است نه دریافت و پذیرش. تمایز میان تخیل در نگاه جان لاک و تمثل در دیدگاه ملاصدرا نیز بسیار مهم است. تخیل در نظر جان لاک، کاملاً قائم به نفس انسان است اما تمثل، محاکات حقایقی فراسوی نفس است (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۲۶۲).

در تبیین جان لاک، انسان با دریافت تصورات از بیرون تغییر نمی کند بلکه تصورات بر لوح وی نقش می بندند و همان طور که بر لوح وجود انسان نگاشته می شوند، می توانند پاک شوند. به همین سبب، انسان در تمام این نگاه ها، کاملاً منفعل است و تمام نظریه های تأثیر (چه تأثیرات محدود و چه تأثیرات بی قید و شرط) در ارتباطات بر همین فرض استوار هستند. با این برداشت، نه تنها انسان، که جهان نیز در برابر مداخلات بشر منفعل است.

اما ملاصدرا معتقد است که انسان در خلال احساس، تمثل یا تعقل صیورورت پیدا می کند بدون آنکه چیزی «غیر» از موجود سابق شود. نه انسان، ثابت می ماند و نه صور علمی به سوی انسان می آیند تا در انسان، حلول یا به او ملحق و یا اضافه شوند و نه حتی انسان در حال حرکت به سوی صورت های علمی ثابت است تا با آنها یکی شود بلکه برداشتی بسیار پویا در خصوص انسان و جهان ارائه می شود:

و نیز دانستی که معنی تجرید در تعقل و غیر تعقل از ادراک، آن گونه که مشهور است - یعنی حذف برخی زوائد - نمی باشد و آن گونه که نفس ساکن و واقف باشد و مُدرکات از موضوعات مادی خود، به حس و از حس به خیال و از خیال به عقل انتقال پیدا کنند، هم نیست؛ بلکه مُدرک و مُدرک، هر دو با هم تجرد پیدا می کنند و با هم از وجودی به وجودی دیگر درآمده و با هم از نشأه و عالمی به نشأه و عالم دیگری انتقال پیدا می کنند تا آنکه نفس، عقل و عاقل و معقول بالفعل گردد، پس از آنکه در کل، بالقوه بوده است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۸: ۳۰۴).

از نظر ملاصدرا، انسان و جهان با همدیگر در حال حرکت هستند و با همدیگر مجرد می شوند و با همدیگر از یک مرتبه به مرتبه دیگر می روند. این تبیین جوهری ملاصدرا از تعلّم (تعقل، تخیل و احساس)، همانند خود نظریه حرکت جوهری از امتیازات حکمت متعالیه است. وی نظریه انطباع را به همین دلیل نقد می کند که انسان در تمام مراحل ادراک خود، همچنان بالقوه می ماند:

و شگفت از ابن سینا که با آن همه شأن و مقام علمی چگونه حکم کرده که نفس انسانی از آغاز بالقوه بودنش در هر ادراک - حتی احساس و تخیل تا نهایت کونش - در بیشتر معقولات و بلکه در تمام آنها عاقل بالفعل می باشد - چنان که شأن عقل بسیط است - و گونه ای نگردیده که ذاتش به ذات خود، چیزی از اشیائی را که در

اوایل فطرت و سرشت بر آن صدق نمی کرده، صدق کند، حتی نفوس انبیا : و نفوس دیوانگان و کودکان و بلکه جنین‌های در زهدان مادران، در یک درجه از تجوهر ذات انسانی و حقیقت آن قرار دارند و اختلاف، فقط در عوارض دور است که لاحق به وجودی که برای اوست می‌باشد (صدرالمطالین، ۱۳۸۸: ۲۶۹).

نظریه جان لاک و به تبع؛ نظریه روان‌شناختی و سایبرنتیکی، انسان را در همان مرتبه بالقوه و هیولانی نگاه می‌دارند در حالی که ملاصدرا در پی بالفعل کردن مرتبه هیولانی انسان است.

بنابراین ملاصدرا با دو گانه انشاء - انطباع به تبیین فلسفی برای متمایز کردن دو مکتب مهم ارتباطات یعنی - تولید معنا و انتقال پیام - نایل شده است و نقدهای ملاصدرا به نظریه انطباع نقدهایی به نسخه پیشرفته‌تر نظریه انتقال است.

در نظریه ارتباطات متعالیه، کلام اعلی و کلام ادنی از جهت هستی‌شناختی یک چیز در دو مرتبه هستند که در قوس صعود محسوسات (تجربه) را به سمت مشهورات (اقناع) و سپس معقولات (یقین) بالا می‌برد و در قوس نزول، معقولات را قانع کننده و محسوس می‌سازد.^۱

بنیان ارزش‌شناختی صدرالمطالین نیز به خوبی آشکار خواهد شد. در نظریه صدرایی آزادی، عدالت و محبت در مقابل همدیگر تعریف نمی‌شوند بلکه در امتداد یکدیگر هستند؛ بنابراین، محبت وقتی در عالم عقل پدید می‌آید، عین قضیه و حکم - مانند عالم قضای الهی - می‌باشد و چون در عالم نفس پدید می‌آید، عین شوق است و هنگامی که در عالم طبیعت پدید می‌آید، عین میل می‌باشد (صدرالمطالین، ج ۳، ۱۳۸۸: ۲۹۰).

انسان در مراتب کمال از آزادی به سمت عدالت پیش می‌رود تا به منزل محبت و رحمت نایل شود و در قوس نزول نیز همراه رحمت الهی برای برقراری عدالت در عالم نفس و تقویت اراده انسانی در مرتبه طبیعت پایین می‌آید.

۱. مراتب کلام همان مراتب وجود است. کلام اعلی، همان مرتبه عقلی علم است که انسان در آن به یقین می‌رسد. کلام اوسط، مرتبه‌ای است که با تمثیل و تخیل، کلام قانع کننده می‌شود و مرتبه کلام ادنی، همان مرتبه حسی علم است.

نتیجه‌گیری

نظریه غربی ارتباط به شدت متأثر از رویکرد فلسفی جان لاک است؛ زیرا وی نه تنها در حوزه ارتباط به‌طور مستقیم وارد شده است که دوران خویش را به شیوه‌ای عمیق و معرفتی منعکس نموده است؛ دورانی که با بحران ارتباطی مواجه است و با وجود تمام پیشرفت‌های تکنیکی در این زمینه، ارتباط با شکست مواجه می‌شود و بزرگترین جنگ‌ها در آن رزم می‌خورد.

ارتباط از نظر جان لاک، مصداق ندارد و رابطه میان نشانه و معنا همواره مورد تردید است. همواره میان آنچه کلماتی که استفاده می‌کنیم و فهمی که از آنها داریم، فاصله وجود دارد و هیچ شیوه‌ای وجود ندارد که بتواند ادعا کند که این کلمه یقیناً این معنا را افاده می‌کند؛ از این رو، به فردگرایی در ارتباط مبتلا می‌شود و شکست ارتباط را اعلام می‌کند. با این حال از نظر جان لاک، بهترین شیوه تشخیص معنای یک کلمه استفاده از شیوه‌های تجربی است که وی آن را در دانش نشانه‌شناسی سامان داده است. نشانه‌شناسی بر اساس نتایج محسوس یک کلمه، معنای آن را تبیین می‌کند.

در نظریه انتقالی جان لاک، فطرت انسانی، نفی می‌شود تا لوح نانوشت‌ای باشد؛ همچون یک سیستم بیولوژیکی یا سیستم الکتریکی که اطلاعات و تصاویر بر روی آن منتقل می‌شود یا از روی آن پاک می‌گردد بدون آنکه تغییری در انسان حاصل شود و این همان چیزی است که ملاصدرا با بیان نفس ایستا و مدرکات منتقل‌شونده نقد می‌کند (أن النفس واقفة و المدرکات منتقلة) (صدرالمألهین، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۶۶). ملاصدرا معتقد است که انسان خالی، قادر به فهم چیزی نیست (فکیف یدرک شیئا آخر و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور). در نظریه انتقالی، انسان موجودی منفعل است که اطلاعات بر آن عارض می‌شود (زعموا أن الجوهر المنفعل العقلی من الإنسان) (صدرالمألهین، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۱۷) و در ارتباط انسان تعالی و رشد نمی‌یابد بلکه اعراضی زاید به آن اضافه می‌شود یا از نفس انسانی جدا می‌شود. از نظر صدرا، انسان یک قابل نیست بلکه فاعل است که صور مثالی را در نفس خود می‌آفریند و انشاء می‌کند؛ زیرا انسان بر مثال خداوند آفریده شده است: «حقیقت ابصار نزد ما عبارت است از: انشاء و ایجاد از سوی نفس؛ [انشاء] صورت مثالی حاضر در نزد نفس در عالم تمثیل که مجرد از ماده طبیعی است و نسبت نفس به آن، نسبت فاعل

ایجاد فعل است نه نسبت قابل کمالی که به قبول کمال، استکمال می‌یابد (صدرالمألهین، ۱۳۶۰، ج ۶: ۴۲۵).

در نظریه ارتباطات متعالیه، باید میان تخیل و تمثیل تمییز داد. تمثیل، حکایت‌گری و ارزش‌شناختاری دارد اما تخیل در نظریه مدرن، کاملاً ذهنی است که با واقعیت بیرونی نسبتی ندارد (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۲۶۲).

آگاهی انسان، ثابت نیست به نحوی که ادراکات همچون اعراضی در آن از صورتی به صورتی دیگر منتقل شود، حتی برعکس آن نیز صادق نیست که ادراکات و متعلق آگاهی در حال تغییر باشد. ملاصدرا با تأکید بر وجود فطرت (التصورات أو التصدیقات الحاصلة للنفس بحسب الفطرة) (صدرالمألهین، ۱۳۶۰، ج ۳: ۴۱۹)، حرکت توأمان آگاهی نفس و متعلق آگاهی را نظریه‌پردازی می‌کند (بل المدرک و المدرک يتجردان معا) (صدرالمألهین، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۶۶).

کتابنامه

۱. ادگار، اندرو و پیتر سجویک (۱۳۸۸)، مفاهیم کلیدی در نظریه فرهنگی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۲. پارسایان، حمید (۱۳۹۲)، «نظریه و فرهنگ؛ روش‌شناسی بنیادین تکوین نظریه‌های علمی»، در: مجله راهبرد فرهنگ، ۲۸۷.
۳. _____ (۱۳۹۱)، جهان‌های اجتماعی، قم: کتاب فردا.
۴. _____ (۱۳۹۰)، درس‌گفتارهای اتحاد عاقل و معقول در رَحِیقِ مختوم، قم: اسراء، چاپ نشده.
۵. پامر، دونالد (۱۳۸۸)، نگاهی به فلسفه؛ سبک‌کردن باز سنگین فلسفه، ترجمه: عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
۶. جان‌اتان‌لو، ای (۱۳۸۶)، راهنمای جستار در باب فاهمه بشری جان لاک، ترجمه: ابوالفضل حقیری، تهران: حکمت.
۷. رادفورد، گری. پ (۱۳۸۸)، جان لاک و مدل مخابراتی ارتباطات؛ غباری در برابر چشمان ما، زیبایی‌شناسی و فلسفه رسانه در، توسط سیدحسن حسینی، ۴۵ - ۶۶. تهران: مهر نیوشا.
۸. راسل، برتراند (۱۳۹۰)، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه: نجف دریابندی، تهران: کتاب پرواز.
۹. صدرالمتألهین (۱۳۶۰)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت: دار احیاء التراث.
۱۰. فراست، اس. ئی (۱۳۸۹)، آموزه‌های اساسی فیلسوفان بزرگ، ترجمه: غلامحسین توکلی، تهران: حکمت.
۱۱. کاپلستون، فردریک چالز (۱۳۸۶)، تاریخ فلسفه، ج هشتم، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۲. کری، جیمز (۱۳۷۶)، ارتباطات و فرهنگ، تهران: نقطه.
۱۳. محسنیان‌راد، مهدی (۱۳۶۸)، ارتباط‌شناسی؛ ارتباطات انسانی: میان فردی، گروهی و جمعی، تهران: سروش.

۱۴. ملکیان، مصطفی (۱۳۷۹)، تاریخ فلسفه غرب، ج ۳، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۱۵. مولانا، حمید (۱۳۶۷)، درباره واژه و مفهوم ارتباطات: ارتباط‌شناسی؛ ارتباطات انسانی: میان فردی، گروهی و جمعی، توسط مهدی محسنیان‌راد، تهران: سروش.
16. Azurmendi, Ana (2008), "Communication Law and Policy: Europe." In *The international encyclopedia of communication*, by Wolfgang Donsbach: 729–733. malden: Blackwell Publishing.
17. Copleston, Frederick Charles (1993), *A history of philosophy*. Vol. 8. New York: doubleday.
18. Durham Peters, John (1989), "John Locke, the individual, and the origin of communication." *Quarterly Journal of Speech*: 387-399.
19. Hansen, Hans V (2008), "Rhetoric and Logic." In *The international encyclopedia of communication*, by Wolfgang Donsbach, 4268. malden: Blackwell Publishing.
20. Leibniz, Gottfried Wilhelm Freiherr von (1997), *Leibniz: New Essays on Human Understanding*. Translated by Jonathan Bennett Peter Remnant. Cambridge: Cambridge university press.
21. Locke, John (1823), *An Essay Concerning Human Understanding*.